دربارهٔ اصل ایرانی چند واژه در زبان کنونی آذربایجان*

سالار رضازاده

چو من دیده گر داشتی تا بگرید
سزد گر به سوگ تو دریا بگرید
(در سوگ استاد بهمن سرکاراتی)

زبانی که اکنون در منطقهٔ آذربایجانِ ایران به آن تکلم می‌شود ترکی است. چنان‌که شاهدها، متن‌ها و آثار بازمانده از گَذشته نشان می‌دهد، قبل از رواج زبان ترکی در منطقهٔ آذربایجان ایران، گویش آذری (پهلوی) که شاخه‌ای از زبان‌های ایرانی است در این منطقه رایج بود. قدیمی‌ترین مرجع در این مورد گفتهٔ ابن‌مقفع (متوفای ۱۴۲ قمری) به نقل از ابن‌ندیم است که زبان آذربایجان را «پهلوی» (الفهلویّه)، منسوب به «فهله»، یعنی سرزمینی که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده‌است می‌شمارد (یارشاطر ۱۳۵۴، ص ۶۱؛ Yarshater 1989, p. 238). واژه‌های بسیاری از گویش

* از استادان دانشمندم آقایان دکتر علی‌اشرف صادقی و دکتر محمدِ حسن‌دوست که این نوشته را قبل از چاپ خواندند و نکته‌های سودمندی را متذکر شدند، بسیار سپاسگزارم.

آذری در زبان کنونی آذربایجان باقی مانده‌است که دانشمندان زبان‌شناس در مقاله‌ها و کتاب‌های متعدد به آن‌ها پرداخته‌اند[۱]. بعضی از واژه‌ها اکنون در زبان مردم آذربایجان رایج است که در زبان فارسی ـ معیار ـ و حتی در متن‌های کهن فارسی (دری) به‌کار نرفته‌اند و صرفاً بازماندهٔ زبان‌های ایرانی قبل از اسلام است که نگارنده در این نوشته چند مورد از آن‌ها را فهرست کرده‌است:

zīng: پاچه، از زانو تا سرپنجهٔ حیوان (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با -zanga، -zəngaاوستایی به معنی «ساق پا» است (Bartholomae 1961, p. 1660)؛ قیاس کنید با فارسی میانه: zang «غوزکِ (قوزکِ) پا» (Nyberg 1974, p. 229)؛ سنسکریت: -jáṅghā «ساق پا» (Mayrhofer 1992, p. 564)؛ فارسی دری: «زنگ» در «زنگال»: «قطعه‌ای چرمی که هنگام سواری بر ساق پا می‌بستند» (انوری ۱۳۸۱، ذیل «زنگال»).

ang: فک (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با -āŋhan اوستایی به معنی «دهان» (Bartholomae 1961, p. 357)؛ قیاس کنید با سنسکریت: -ás «دهان» (Mayrhofer 1992, p. 182).

seiča: گنجشک (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با sycy؛ syċkk سُغدی به معنی «گنجشک» است (Gharib 1995, p. 368). قیاس کنید با فارسی میانه: sī «غاز» (Mackenzie 1990, p. 75)؛ فارسی دری: سیقا «مرغابی بزرگ یا غاز» (صادقی ۱۳۸۸، ص هفتادوشش)، «سیجه» در «موسیجه»: «مرغیست سپید، همرنگ قُمری بُوَد. خسروانی گفت: موسیجه و قمری چو مقریانند / از سروبنان هر یکی نُبی‌خوان» (اسدی طوسی ۱۳۶۵، ص ۲۰۷ـ۲۰۸).

kūnda: چانهٔ خمیر (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با -gunda، -gundā اوستایی به معنی «چانهٔ خمیر» (Bartholomae 1961, p. 525) قیاس کنید با سنسکریت: guṇdaka «چانهٔ خمیر» (Mayrhofer 2001, p. 159)؛ فارسی میانه: gund «بیضه» (Mackenzie 1990, p. 38)؛ فارسی نو: «گند»: «و به ضم اول، به معنی خایه باشد که به عربی خصیه خوانند» (برهان ۱۳۶۱، ص ۱۸۴۱).

---

۱. مثلاً مرحوم استاد ایرج افشار بیشتر مقاله‌هایی را که دربارهٔ اصل ایرانی زبان مردم آذربایجان چاپ شده بود، در دو مجلد گرد آورده‌اند؛ زبان فارسی در آذربایجان، گردآوری ایرج افشار، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، جلد ۱ و ۲، تهران، ۱۳۶۸ و ۱۳۷۱.

var: تودهٔ خاکی که پای بوتهٔ ضعیف گیاهانی مانند خیار و گوجه‌فرنگی می‌ریزند تا باعث قوت آن‌ها شود (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً از ریشهٔ -var به معنی «پوشاندن»، «در بر گرفتن» (Bartholomae 1961, p. 1360)؛ قیاس کنید با اوستایی: -vāra «پوشش»، «زره»؛ فارسی میانه: war «ور»، «پناهگاه»؛ سکایی: -vara «بارگاه»، «حیاط»؛ فارسی میانه: wār در واژهٔ parwār به معنی «حومه»، «بارو» (Horn 1893, p. 68). نظر دیگر از چونگ است که parwār را از ریشهٔ -bar با پیشوند pari به معنی « to take around?» می‌داند[1]! (Cheung 2007, p. 7). فارسی دری: «وار» در «دیوار»؛ «واره» در «اندخسواره» (حسن‌دوست ۱۳۸۳، ذیل باره[2])، «وار» در «شلوار» (Cheung 2007, p. 207)، «وار» در «برروار»: «بر وزن هموار، خانهٔ تابستانی باشد» (برهان ۱۳۶۱، ص ۲۶۷)، «وار» در «پروار»: «طویله»، «اسطبل» (Horn 1893, p. 68).

gūlāx: گوش (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با zgwlg‘ پارتی به معنی «گوش» (Durkin-Meisterernst 2004, p. 101) با تبدیل š ایرانی باستان به l، احتمالاً از زبان‌های ایرانی شرقی گرفته شده‌است (نظر هنینگ به نقل از Cheung 2007, p. 116)؛ قیاس کنید با اوستایی -gūš «شنیدن» از ریشهٔ -gauš به معنی «شنیدن»، «گوش دادن»، فارسی میانهٔ مانوی: gwš «گوش»، فارسی میانه: gōš «گوش»، پارتی: gwš «گوش» ’bgwš «خاموش» zgwl‘ «شنیدن»، «گوش کردن» ngwš «گوش کردن»، «نیوشیدن»، ختنی: -pyūṣ «شنیدن» hammggūṣ «پنهان شدن»، سُغدی: ptγwš «شنیدن» nγwš «شنیدن»، «گوش دادن»، فارسی دری: گوش، گوشیدن «شنیدن»، «گوش کردن» (Cheung 2007, p. 116).

bēbār: فلفل (زبان کنونی آذربایجان)، احتمالاً مرتبط با pipalā ختنی به معنی «فلفل» (Bailey 1987, p. 462).

Dolčā: سطل (زبان کنونی آذربایجان[2])، احتمالاً مرتبط با dōl فارسی میانه به معنی «سطل» (Mackenzie 1990, p. 26). قیاس کنید با خوارزمی: dwr «سطل» (Benzing 1983, p.

---

۱. ذکر این نکته نیز خالی از فایده نیست که ریشهٔ -bar با پیشوند pari در فارسی باستان به معنی «حمایت کردن»، «پشتیبانی کردن» است (R.G. Kent, *Old Persian*, New Haven, Connecticut, 1953, p. 200)، چونگ به‌اشتباه "restore, to bring back" معنی کرده‌است (Cheung 2007, p. 7).

۲. نگارنده این واژه را فقط از مردم تبریز شنیده‌است.

246)؛ فارسی دری: «دول»: «با ثانی مجهول بر وزن غول، دلو آب‌کشی را گویند»؛ «دولا»: «با لام الف، سبوی آب و شراب را گویند» (برهان ۱۳۶۱، ص ۹۰۰).

jamīh: همزاد، دوقلو (زبان کنونی مردم آذربایجان[۱])، احتمالاً مرتبط با نام / Jamag Jamīg. فارسی میانه «جم»، قیاس کنید با اوستایی: Yima به معنی «جفت»، «توامان»، «زوج» (Mayrhofer 1979, p. 102-103)، فارسی دری: جزء اول نام «جمشید» که در اصل نامِ یکی از پادشاهان داستانی ایران است و در شاهنامه به‌صورت «جم» و «جمشید» آمده‌است.

منابع:

اسدی طوسی (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیهٔ فتح‌الله مجتبایی و علی‌اشرف صادقی، خوارزمی، تهران.

انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.

برهان، محمدحسین‌بن خلف (۱۳۶۱)، برهان قاطع، پنج جلد، تصحیح محمد معین، امیرکبیر، تهران.

حسن‌دوست، محمد (۱۳۸۳)، فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی، جلد اول (آ ـ ت)، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۸)، «ویژگی‌های زبانی الابنیه»، ← هروی، ابومنصور موفق‌بن علی (۱۳۸۸).

هروی، ابومنصور موفق‌بن علی (۱۳۸۸)، الابنیه عن حقائق الادویه، چاپ عکسی نسخهٔ محفوظ در کتابخانهٔ ملی اتریش، با مقدمه‌های ایرج افشار و علی‌اشرف صادقی، میراث مکتوب، تهران.

یارشاطر، احسان (۱۳۵۴)، «آذری»، دانشنامهٔ ایران و اسلام، جلد ۱، تهران، صفحه‌های ۶۱ ـ ۶۹.

Bailey, H. W. (1987), "Armenia and Iran; Iranian Loanwords in Armenian", *Encyclopaedia Iranica*, Edited by Ehsan Yarshater, volume II, London, Boston and Henley, pp. 459-465.

Bartholomae, Ch. (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Benzing, J. (1983), *Chwaresmischer Wörtindex*, Otto Harrasowitz, Wiesbaden.

Cheung, J. (2007), *Etymological Dictionary of Iranian Verb*, Lieden, Boston.

Durkin-Meisterernst, D. (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, brepols publishers, turnhout, Belgium.

Gharib, B. (1374), *Sogdian Dictionary*, Tehran.

۱. این واژه را دکتر سجاد آیدِنلو متذکر شدند.

Horn, P. (1893), *Grundriss der neupersischen etymologie*, Strassburg, Karl J. Truber.

Mackenzie, D. N. (1990), *A Concise Pahlavi Dictionary*, London.

Mayrhofer, M. (1992), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, I. Band, Heidelberg.

Mayrhofer, M. (2001), *Etymologisches Wörterbuch des Altindoarischen*, III. Band, Heidelberg.

Mayrhofer, M. (1979), *Iranisches Personennamenbuch*, B, I, die Altiranischen Namen, Wien.

Nyberg, H.S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, volume II, Wiesbaden.

Yarshater, E. (1989), "The Iranian Language of Azerbaijan", *Encyclopaedia Iranica*, edited by Ehsan Yarshater, volume III, London and New York. pp. 238-245.

❑